

## مبانی زبان

ثریا پناهی

مبانی زبان، ترسک، رابرت لارنس<sup>۱</sup>، ترجمه علی فامیان، نشر مرکز، تهران ۱۳۷۹، هشت + ۳۴۸ صفحه.

مبانی زبان ترجمه فارسی کتاب *Language, The Basics* تألیف رابرت لارنس ترسک، استاد دانشگاه ساسکس، و مؤلف فرهنگ اصطلاحات دستوری<sup>۲</sup> و زبان‌شناسی تاریخی<sup>۳</sup> است که اصل آن در ۱۹۹۵ و ترجمه‌اش در ۱۳۷۹ به چاپ رسید. علی فامیان، مترجم کتاب، در یادداشتی بر اثر، ذوق و سلیقه نویسنده را در انتخاب سرفصل‌ها، توضیح مطالب و ارائه مثال‌ها از زبان‌های گوناگون تحسین می‌کند که بجا و به‌حق است. در حقیقت، مبانی زبان اثر تحقیقی دقیق و معتبری در حوزه زبان‌شناسی همگانی است.

نویسنده، در مقدمه، هدف تألیف کتاب را شناساندن موضوع مهم و جذاب زبان به خواننده ذکر می‌کند. وی، به این منظور، نه موضوع کاملاً متفاوت، سودمند و هیجان‌انگیز را انتخاب و در نه فصل کتاب مطرح کرده است.

موضوع فصل اول، «منحصر به فرد بودن زبان» است که مؤلف، با طرح سؤالی درباره مهم‌ترین خصوصیت تمایز دهنده انسان از سایر موجودات، به شرح و بسط آن می‌پردازد. وی سه ویژگی عمده ساختاری برای زبان قایل است که آن را متمایز می‌سازد: دوگانگی،

1) Robert Lawrence Trask

2) *A Dictionary of Grammatical Terms in Linguistics*

3) *Historical Linguistics*

جابه‌جایی، و عدم محدودیت. دوگانگی (اصطلاح رایج آن در جامعه زبان‌شناسی ما: تجزیه دوگانه) بهره‌گیری از چند عنصر محدود و بی‌معنا (واج) در ترکیب برای ساختن عناصر معنادار بسیار است. جابه‌جایی استفاده از زبان است برای سخن گفتن درباره چیزهایی فراتر از زمان و مکان حاضر. عدم محدودیت توانایی انسان است در استفاده از زبان برای بیان پیام‌های تازه و بی‌سابقه.

ترسک، در قیاس ویژگی‌های نظام ارتباطی انسان با از آن حیوانات، ویژگی جابه‌جایی را در رقص زنبور عسل به‌طور کاملاً محدودی شبیه به همین ویژگی در نظام ارتباطی انسان می‌داند. نویسنده در ادامه توصیف ویژگی‌ها، غیر از سه ویژگی ساختی مذکور، به ویژگی اختیاری بودن اشاره می‌کند که دلالت بر بی‌ارتباط بودن ساخت و معنای زبان با یکدیگر دارد. نویسنده، که مدعی است می‌توان از منظر دیگری به این موضوع پرداخت، مسائل جدیدی طرح می‌کند نظیر آن که از دلایل اختیاری بودن زبان انسان طولانی بودن مدت یادگیری زبان بیگانه، یا ناتوانی دستگاه ترجمه جهان‌شمول در ترجمه فیلم‌های تخیلی برای انتقال مفهوم است. مسئله اختیاری (قراردادی) بودن در این جا منحصر به زبان دانسته نمی‌شود و نویسنده، تقریباً، برای تمام نظام‌های ارتباطی، قایل به این خصوصیت است، و در موارد استثنایی، رابطه تصویرگونی یعنی رابطه مستقیم بین صورت و معنا را برقرار می‌داند. ترسک به عنوان شاهد، نمایش رقص زنبور عسل را مطرح می‌کند. نویسنده از این راه به توصیف تصویرگونی و انواع آن، یعنی نام‌آوایی و آوامعنایی می‌پردازد. وی لفظ نام‌آوایی را برای اصوات موجود در طبیعت به کار می‌برد و نوع ظریف‌تر تصویرگونی را آوامعنایی می‌نامد. در فرایند آوامعنایی، صدای واژه به نوعی با مصداق آن ارتباط می‌یابد. از این نوع تصویرگونی در زبان باسک یافت می‌شود. ترسک دو پدیده نام‌آوایی و آوامعنایی را ذیل پدیده‌ای عمومی‌تر به نام نمادگری آوایی می‌آورد و آنها را در اصل، استثناهایی محدود در برابر ویژگی اختیاری (قراردادی) بودن ذکر می‌کند. وی، با توصیفی از ساختمان مجرای گفتار انسان و تفاوت آن با سایر پستانداران و مطالبی درباره تکامل زبان انسان و با ذکر نتایج تحقیقات لیبرمن<sup>۴</sup> و کرلین<sup>۵</sup>، به اثبات منحصر به فرد بودن زبان انسان می‌پردازد. او، سپس، در بخشی با عنوان زبان بدون گفتار = زبان اشاره، به اهمیت زبان اشاره آمریکایی

4) Philip Lieberman 5) Edmund Crelin

و انگلیسی اشاره می‌کند و به شرح تحقیقاتی در پاسخ به این سؤال می‌پردازد که آیا جانوران، در صورت فراهم شدن شرایط مناسب، می‌توانند زبان آدمی را بیاموزند؟ از گذشته تا کنون این پرسش الهام‌بخش آزمایش‌های فراوانی بوده است. در این باب، چند نمونه مهم مورد آزمایش شمپانزه‌های معروف گوا<sup>۶</sup> و ویکی<sup>۷</sup> بوده‌اند. باید گفت که این آزمایش‌ها منجر به دلسردی محققان درباره آموزش زبان به جانوران شد. هرچند کسانی از آنان این تحقیقات را ادامه می‌دهند، نتیجه‌ای که امروزه به دست آمده و ترسک به آن اشاره دارد چنین است: بین رفتار زبانی کودک انسان و آنچه در جانوران سراغ داریم تفاوت بسیار بارزی وجود دارد. چنین می‌نماید که زبان انسان هم‌چنان مختص او باشد. عنوان فصل دوم «دستور: ستون فقرات زبان» است. ترسک ابتدا، به زبانی ساده و شفاف همراه با شواهد، به تعریف و توصیف دستور و قواعد آن می‌پردازد. سپس این توصیف را درباره زبان انگلیسی پی می‌گیرد و، در توضیح این نکته که اطلاعات ما درباره دستور زبان مادری بیشتر از مواد کتاب‌های دستور است، دو زبان انگلیسی و باسک را مقایسه می‌کند و ماهرانه، با توصیف چند قاعده دستوری در زبان انگلیسی، نتیجه دلخواه را به دست می‌آورد. بدین سان، خواننده پی می‌برد که بر کاربرد قواعد دستوری زبان مادری خود مسلط است، فقط ممکن است نتواند آن قواعد را با ذکر عناوین دستوری آنها فرمول‌بندی کند؛ هم‌چنان که انسان می‌تواند با مهارت دوچرخه‌سواری کند، اما توصیف عوامل تعادل را به فیزیک‌دانان وا می‌گذارد. مؤلف دو قاعده لانگکیر<sup>۸</sup> (درباره واژه‌های مرجع‌دار و تقدم و تأخر آنها نسبت به مرجع) و راس<sup>۹</sup> (محدودیت گروه اسمی مرکب) را در زبان انگلیسی مثال می‌زند که اهل زبان با شم زبانی خود آنها را به کار می‌برند و لانگکیر و راس آنها را توصیف و فرمول‌بندی کرده‌اند.

در بحث مقولات دستوری، عنوان مقوله تعریف و مقولات دستور زبان انگلیسی و دیدگاه دستور زبان سنتی درباره آن نیز مطرح می‌شود. ترسک، ضمن انتقاد از ضعف تعاریف دستور سنتی در زبان انگلیسی، در مقوله‌بندی واژگان برای مشخص ساختن مقوله اسم چند پیشنهاد ارائه می‌دهد. وی شمار (افراد و جمع...) را مقوله‌ای مشترک میان همه زبان‌ها نمی‌داند و بر آن است که، در برخی از زبان‌ها، اسم فاقد شمار است و، از جمله، زبان‌های چینی، ژاپنی و مالایایی را شاهد می‌آورد. مطالبی که ترسک در جنس

6) Gua

7) Viki

8) Ronald LANGACKER

9) John Ross

دستوری مطرح می‌کند مربوط به تحقیقاتی درباره زبان‌های سواحلی، امریکای شمالی و زبان استرالیایی دایربال است.

عنوان فصل سوم «زبان و معنا» است. نویسنده، با طرح این پرسش که معنا چیست، مطلب را می‌پروراند. وی درباره معناسناسی می‌گوید: «این شاخه از زبان‌شناسی تا مدت‌ها نسبت به سایر شاخه‌ها رشد و توسعه کمتری داشته» (ص ۷۱) تا جایی که در دهه‌های چهل و پنجاه از سرفصل‌های زبان‌شناسی خارج شده است. مؤلف می‌کوشد تا چند شیوه بیان معنا را در زبان مطرح کند. وی ابتدا به مشکل تعریف واژه می‌پردازد و ضمن آن به دیدگاه اصل ترکیب‌پذیری فرگه<sup>۱۰</sup>، فیلسوف آلمانی، اشاره می‌کند. در این اصل، فهم معنای جمله مستلزم آگاهی از معنای تمام واژه‌ها و جزئیات ساخت دستوری آن است. ترسک، در توضیح معنای واژه، به کمک متنی داستانی و مثال‌های متنوع به تعاریف فرهنگ‌های انگلیسی و مشکل تعریف واژه اشاره می‌کند. او، در بحث معنای واژه و ساختار آن، رابطه واژه‌ها را بررسی می‌کند و وظیفه عمده معناسناسی واژگانی را روشن کردن روابط معنایی می‌داند و به توصیف انواع این روابط از قبیل هم‌معنایی، تضاد معنایی و شمول معنایی می‌پردازد. مؤلف، در بحث معنا و دستور زبان، با این فرض که معنا و دستور دو جنبه کاملاً متمایز در زبان ولی اغلب مربوط به هم اند، زمان دستوری را توصیف می‌کند. او، در بررسی زبان‌ها، زبان چینی را از جمله زبان‌هایی معرفی می‌کند که زمان دستوری ندارد یعنی اهل این زبان تمایزات زمانی را با کاربرد واژه‌های مناسب در جمله بیان می‌کنند. وی دستگاه زمانی را در همه زبان‌ها یکسان نمی‌داند و متذکر می‌شود که بیشتر زبان‌ها فقط دو زمان دستوری دارند و زبان آفریقای غربی، بامیلکه-دشانگ<sup>۱۱</sup>، یازده زمان دستوری دارد. هم‌چنین، در حالی که در بیشتر زبان‌ها زمان دستوری از روی افعال تعیین می‌شود، در زبان کالیفرنایی هوپا<sup>۱۲</sup>، زمان دستوری با سه حالت گوناگون (حال، گذشته و آینده) اسم مشخص می‌گردد.

ترسک، در پایان بحث، به این نتیجه می‌رسد که دستور زبان کمک مهمی به انتقال معنا می‌کند اما با معنا یکی نیست و تفاوت زبان‌ها درباره مقوله دستوری زمان، فقط مربوط به الگوهای ساختاری دستوری است. او، ضمن این مطلب، به اصل بیان‌پذیری

10) FREGE

11) Bamileke - Dschang

12) Hupa

اشاره می‌کند و خاطر نشان می‌سازد که آنچه در یک زبان بیان‌پذیر باشد چه بسا در زبان دیگر به بیان درنیاید. وی متذکر می‌شود که گروهی از زبان‌شناسان این اصل را مردود می‌دانند. در بخشی با عنوان معنا و جهان، ترسک به دیدگاه‌های سایپیر<sup>۱۳</sup> و مطالعات ورف<sup>۱۴</sup> دربارهٔ تعامل ساختار زبان و درک انسان از جهان و تحقیقات وسیع مردم‌شناسانی چون برلین<sup>۱۵</sup> و کی<sup>۱۶</sup> بر روی زبان‌های متعدد در جهت اثبات فرضیهٔ سایپیر و ورف و نیز بررسی‌های روان‌شناسانی نظیر لوسی<sup>۱۷</sup> و شودر<sup>۱۸</sup> در مسائل مذکور اشاره می‌کند و، در پایان، یادآور می‌شود که، به رغم تحقیقات بسیار، امروزه درستی یا نادرستی فرضیهٔ سایپیر و ورف همچنان محل اختلاف است.

عنوان فصل چهارم «تنوع در زبان» است. نویسنده ابتدا با ذکر مثال (جمله‌هایی از گونه‌های متعدد انگلیسی، علاوه بر نشان دادن تنوع جغرافیایی در زبان، قصد دارد به این نتیجه برسد که همهٔ متون انگلیسی برای همهٔ اهل زبان قابل فهم نیست. وی شواهد تنوع را در تلفظ واژگان، دستور زبان و واژگان مطرح می‌سازد. در بحث مصادیق دیگر تنوع، به مباحثی از قبیل مقایسهٔ انواع گفتار در جامعهٔ واحد (گفتار زنان و مردان) و طبقات گوناگون (طبقهٔ کارگر و طبقهٔ متوسط) می‌پردازد و، در مسئلهٔ زبان و هویت، یکی از مهم‌ترین جنبه‌های هویت فردی را عضویت در یک گروه اجتماعی معرفی می‌کند و متذکر می‌شود که زبان وسیلهٔ قدرتمندی است که شخص، به کمک آن، عضویت خود را در یک گروه اجتماعی نشان می‌دهد. در بحث زبان و جنسیت و جنس دستوری، به جلوه‌های تمایزات جنسی در زبان می‌پردازد، مثلاً تفاوت کلمات برای زنان و مردان در زبان ژاپنی یا کاربرد پایانه‌های متفاوت برای بسیاری از کلمات در «کواساتی» (زبان رایج در لوئیزیانا) در زبان زنان و مردان. ترسک به زبان انگلیسی اشاره می‌کند که، هرچند چنین تمایزی در آن وجود ندارد، زنان و مردان کاربردهای متفاوتی از آن دارند و موضوع غالب در سخن آنان نیز متفاوت است. موضوع مورد علاقهٔ زنان بیشتر لباس و فرزندان است و از آن مردان اتومبیل و ورزش. سپس، مؤلف به ذکر گزارش‌هایی دربارهٔ بعضی از این تفاوت‌ها می‌پردازد. ترسک تنوع زبانی را در جوامعی پررنگ‌تر می‌بیند که روزانه از دو یا چند زبان استفاده می‌کنند. وی دربارهٔ وضعیت زبان انگلیسی در امریکا و رسمی

13) Edward Sapir

14) Benjamin Lee Whorf

15) Brent Berlin

16) Paul Kay

17) Lucy

18) Schweder

اعلام شدن آن، که نیاز به قانون دارد، نظر خویش را مطرح می‌کند. در فصل پنجم، «تغییر در زبان»، مباحثی از قبیل بررسی اجمالی انگلیسی باستان مطرح می‌شود. مؤلف، در این جا، به ذکر تفاوت‌های انگلیسی باستان و انگلیسی امروز می‌پردازد و اختلاف این دو دوره از زبان را در تفاوت‌های دستوری و مهم‌ترین آن تعدد پایانه‌های دستوری در انگلیسی باستان ذکر می‌کند. سپس مسئله قرض‌گیری و روند آن را از دوره باستان تا کنون بررسی می‌کند و زبان‌های وام دهنده از روزگاران دیرینه تا به امروز (لاتینی، سلتی، ایسلندی باستان، زبان نورمن‌ها، فرانسوی، هندی، هلندی و ترکی) را برمی‌شمارد. یکی دیگر از مسائلی که ترسک به آن می‌پردازد مسئله دگرگونی در تلفظ زبان انگلیسی از جمله حذف آوای h است. مؤلف برای این تحول چهار مرحله قایل می‌شود: ۱. تغییر فقط در چند نمونه خاص؛ ۲. فراتر رفتن تدریجی دامنه تغییر از قلمرو جغرافیایی زبان؛ ۳. سرایت و انتقال تغییر در گفتار تعداد کمی از گویشوران به سایر گویشوران؛ ۴. درآمدن تغییر در حال گسترش به صورت تنوع زبانی.

ترسک، در بحث خاستگاه زبان انگلیسی، به بررسی تاریخی خانواده زبانی اینگوانونیک و خانواده زبان ژرمنی و نمودار درختی آنها و نیز توضیحی کوتاه درباره منشأ زبان انسان می‌پردازد.

در فصل ششم، «کاربرد زبان»، ترسک، پس از تعریف کلام، از میان انواع متعدد آن به مکالمه اشاره می‌کند و، با ذکر شاهدی که جریان یک مکالمه را نشان می‌دهد، آن را، با برخی ویژگی‌ها نظیر کاربرد زبان در بافت و نه در خلأ، نوبت‌گیری، تپق، و تولید اصوات، از سایر انواع کلام متمایز می‌سازد. مؤلف، بر اساس مطالعات خود، اظهار نظر می‌کند که، در مکالمات میان مردان، نوبت‌گیری اصلی است متعارف و مردان بیش از زنان به آن پای‌بندند. وی، هم‌چنین، به تحقیقات جنیفر کوتس<sup>۱۹</sup>، زبان‌شناس انگلیسی، به مسئله هم‌یاری در مکالمه اشاره می‌کند. کوتس به این نتیجه رسیده است که در مکالمه میان زنان بیشتر شاهد هم‌یاری هستیم— پدیده‌ای که طی آن قصد زنان در مکالمه تأیید و تحسین سخن دیگران است و این امر، به دلیل ناآشنایی مردان با چنین الگویی، چه بسا قطع کلام و دویدن در سخن متکلم تلقی شود. در بحث زبان و بافت، رویکردهای

کاربردشناسی پل گرایس<sup>۲۰</sup>، فیلسوف زبان، مطرح می‌شود. اصول گرایس قواعدی حاکم بر گفته‌های زبانی است که، بر اساس آنها، جملات در بافت معنی پیدا می‌کند. ترسک، در این بحث، تنها به دو اصل ارتباط (مشارکت در کلام) و کمیّت (طول کلام به حد مورد نیاز) می‌پردازد و، در بیان آن، به مکالمه‌ای واقعی که خود شاهد آن بوده اشاره می‌کند. ترسک، در پاسخ به این سؤال که آیا این اصول برای سایر زبان‌ها نیز صادق است، این اصول را در زبان مالاگاسی و زبان‌های استرالیایی بررسی می‌کند و به این نتیجه می‌رسد که اصولی متفاوت با اصول گرایس نظیر میزان بالای وضوح در زبان‌های استرالیایی و پرهیز از صراحت در کلام در زبان مالاگاسی حاکم است و اصل کمیّت گرایس نیز در این زبان معتبر نیست. مؤلف در بحث شیوه‌های غیر مستقیم انتقال اطلاعات و پیام، از مجاز و انواع استعاره سخن می‌گوید.

ترسک درباره خط، پس از مرور تاریخچه چگونگی ابداع آن در اقوام گوناگون، به تمایز میان زبان نوشتار و گفتار در برخی از زبان‌ها مانند فرانسه و عربی اشاره می‌کند و برخی از این گونه تمایزات را در زبان انگلیسی معاصر بر می‌شمارد. اعتبار و منزلت زبان متون دینی، خصلت محافظه‌کار زبان نوشتار، نگارش رسم الخط زبان‌های اشاره از مسائل دیگری است که در بحث خط مطرح می‌شود. مؤلف، در موضوع کیفیت استفاده از زبان، اهداف کاربرد زبان از جمله انتقال اطلاعات، مشغول کردن خود، سرگرم کردن دیگران، بیان فردیت خود، حفظ و بیان عضویت خود در یک گروه، متقاعد کردن دیگران به مبادرت به عملی معین، برقراری و حفظ رابطه خوب یا بد با دیگران و بیان احساسات را بر می‌شمارد.

در فصل هفتم، «زبان، ذهن، مغز»، به فقدان اطلاعات کافی درباره جایگاه زبان در مغز و رابطه زبان و مغز و تحقیقات نابسندۀ در این زمینه، زبان‌پریشی حاصل از آسیب‌دیدگی مغز و مطالعات پل بروکا<sup>۲۱</sup>، جراح فرانسوی، و کارل ورنیکه<sup>۲۲</sup>، (محقق آلمانی)، هم‌چنین به الگوی معیار در مطالعات زبان‌پریشی اشاره می‌رود. ترسک معتقد است که الگوی معیار (وجود ارتباط بین دو ناحیه ورنیکه و بروکا) ضروری به نظر می‌آید و می‌تواند بشر را در درک عملکرد مغز و توضیح و توجیه پی‌آمدهای آسیب مغزی کمک کند. وی، ذیل

20) Paul GRICE

21) Paul BROCA

22) Carl WERNICKE

مطلبی با عنوان انسان دوبخشی، به توصیف بیماران مبتلا به صرع و شرح یکی از روش‌های درمان آن (برش بین دو نیمکره) و پی‌آمدها و اختلالات زبانی و غیر زبانی حاصل از آن می‌پردازد. در بحث اختلالات گفتار، لغزش‌های زبانی نظیر جابه‌جایی (در تلفظ و کاربرد واژگان) مثلاً دو نمونه ساختگی *bekfast* و *bred* به جای کاربرد واژه‌های *bed* و *breakfast* و اختلال نوک‌زبانی (فراموشی ناگهانی و موقت واژه یا اسمی خاص) مطرح و، تحت عنوان «رنگ اسامی»، از حس‌آمیزی سخن گفته می‌شود. ترسک می‌گوید که از هر ۲۵۰۰۰ نفر یک نفر این ویژگی را داراست؛ و در مغز این گونه افراد اتصالات و روابط بیشتری موجود است. مطالعات نشان داده است که افراد مزبور، حافظه‌ای قوی دارند. بیشتر آنان در ریاضیات ضعیف‌اند، در یافتن راه خود دچار مشکل می‌شوند و بسیاری از آنان از تجربیات عجیب مانند آشناپنداری و رؤیاهای غیبی خبر می‌دهند.

در فصل هشتم، «کودک و زبان»، ترسک ابتدا از ناتوانی‌های نوزاد انسان و متکی بودن کودک به والدین تا سال‌ها پس از تولد سخن می‌گوید و اظهار نظر می‌کند که تنها در حوزه زبان است که کودک استقلال نسبی و ابتکار پیدا می‌کند. مؤلف فرضیه تقلید به عنوان شیوه زبان‌آموزی در کودک را با ذکر مثال‌هایی از کاربرد قواعد زبان مثل قاعده جمع و قاعده ساختن صورت سلبی رد می‌کند. سپس به بیان مشاهداتی درباره فراگیری زبان کودک و معرفی چند نمونه غیرعادی و نیز ذکر شواهدی از ناتوانی بعضی از کودکان در فراگیری زبان می‌پردازد و روند فراگیری زبان در مقاطع سنی را توصیف می‌کند. وی درباره فراگیری زبان به طرح دو دیدگاه می‌پردازد. یکی آن که کودکان زبان را، مانند دیگر انواع دانش درباره جهان، تنها با استفاده از توانایی‌های معمولی فرا می‌گیرند. دیگر آن که بخش قابل توجهی از ساختارهای زبانی فطری است (نظریه چامسکی). ترسک از آراء زبان‌شناسان، از جمله چکنداف<sup>۲۳</sup>، شواهدی در تأیید مؤید نظر چامسکی می‌آورد. وی به این نتیجه می‌رسد که استعداد زبانی به میزان قابل توجهی در ژن‌ها نهفته است و امکان دارد که نقص ژنتیکی بر فراگیری زبان تأثیر کند (ص ۲۵۵).

درباره سن پایان زبان‌آموزی، به نظریه عصب‌شناسی به نام اریک لنه‌برگ<sup>۲۴</sup> اشاره می‌شود. وی بر آن است که «کودکان، استعدادی خاص برای یادگیری زبان دارند و این

23) Ray Jakendoff

24) Eric LENNEBERG



توانایی در سن تقریباً دوازده یا سیزده سالگی بسیار ضعیف می‌شود» (ص ۲۵۹). به نظر لنه‌برگ، برای فراگیری زبان دوره‌ای بحرانی وجود دارد.

در فصل نهم، که به شرح نگرش‌های گوناگون به زبان اختصاص دارد، ترسک دربارهٔ دو موضع تجویزگرایی و توصیف‌گرایی اظهار نظر و تجویزگرایان را افرادی معرفی می‌کند که چندان به واقعیات اهمیت نمی‌دهند و به سلیقه‌های شخصی و تعصبات و اظهار نظرهای افراد بانفوذ متکی هستند. وی، به این مناسبت، به موضوع تغییر و تحول زبان روی می‌کند و از صورت‌هایی که گویشوران مبتکر و نوجو در انگلیسی تولید کرده‌اند و مخالفت محافظه‌کاران سره‌گرا با آنان شواهدی می‌آورد. مؤلف، هم‌چنین، مسئلهٔ وام‌گیری واژگانی را بررسی می‌کند و متذکر می‌شود که محافظه‌کاران وجود فراوان این واژه‌ها را در زبان خود نمی‌پذیرند. وی یکی از شیوه‌های سره‌گرایی را روی آوردن به ترجمهٔ تحت اللفظی و قرین‌گرفته‌برداری معرفی می‌کند و زبان‌های لاتین، آلمانی و مجاری را از جمله زبان‌هایی می‌شمرد که این شیوه در آنها رواج دارد، در حالی که، در زبان انگلیسی، وام‌گیری رایج‌تر است و سره‌گرایی در میان گویشوران آن هوادار ندارد.

در بحث فصاحت کلام، به مسئلهٔ زبان انگلیسی معیار، ویژگی‌ها و آموزش آن پرداخته شده است. وی این سؤال را مطرح می‌کند که الگوی معیار چگونه تعیین می‌شود و، در پاسخ، اظهار نظر می‌کند که، در زبان انگلیسی، رواج و پذیرش صورت‌های معیار بیشتر حاصل رویدادهای تاریخی است. ترسک، در مسئلهٔ تعامل زبان و هویت فرهنگی، به تاریخچهٔ دو زبان نروژی و زبان باسک (در اسپانیا) و به تأثیر استقلال زبانی بر زندگی سیاسی و اجتماعی اشاره می‌کند.

تعلیقات کتاب شامل معرفی منابع اضافی، واژه‌نامهٔ توضیحی، واژه‌نامهٔ انگلیسی به فارسی، و نمایه است.

از جمله امتیازات کتاب مبانی زبان، علاوه بر نوع رویکرد مؤلف در پردازش موضوعات زبانی که آن را متفاوت از سایر آثاری از این دست می‌کند، راهنمایی وی در ارائهٔ منابعی برای مطالعهٔ بیشتر در پایان هر فصل است. زبان ترجمه شفاف و روان است و ویراستار کتاب، مهدی سمائی، خود با زبان‌شناسی مأنوس است.

